



۲۰۱۷/۱۰/۱۰



ع.حضرت

کدام سیاف؟ همان سیاف همیشه آفساید

هیچ ضرورت احساس نمیشود که سوگند یاد کنم که کوچکترین سوء نیت در قبال این و آن قوم و زبان و نژاد و ولایت و شهر و منطقه ندارم، مجدداً عرض کنم که وجب وجب این سرزمین و فرد فرد صالح این سرزمین در هر ملکول خون بنده جایگاه والای دارد.

همین پغمان سرسبز و سرسفيد و سر زرد و سرسرخ و سرسیاه؛

من در تابستان سال پنجاه و چهار شمسی با پدر کلان فقیدم برای چند ساعت در این قریه سرسبز و گوارا گشت و گذار نمودم، مزه گلاس خوش مزه اش تا همین پریروز در دهنم نازش و کرنش مینمود. بدون پی بردن به اهمیت و ارزش تاریخی مجموعه تخت ظفر یا دروازه ظفر یا لوح ظفر، فقط از مشاهده نمای ظاهری آن کمی لذت بردم. بعد از چند ساعت، پغمان ماند با پغمانش و من ماندم با خودم، سالها گذشت، کودتاه شد و انقلاب، انقلاب نه تنها در کوچه و بازار و ارگ و مراکز عسکری، بلکه این انقلاب باعث ایجاد انقلاب های عظیم فکری و عقیدتی در من و احمد و محمود و این و آن گردید، اگر حمل بر گوستاخی نگردد، انقلاب فکری هر یک ما چه قبل از مهاجرت و چه بعد از مهاجرت، چه در دوستی با هفت ثور و چه در دشمنی با هفت ثور و شش جدی، همچو خود انقلاب ثور دچار سرگیچی گردید و این سرگیچی تا امروز هم ادامه دارد.

خُب، بگذریم،

انقلاب شد و نابغه شرق و شاگرد وفادار (در واقع شاگرد) و این گپ ها.

پرچمی از دستگاه حاکمه رانده شد، مسکو از ترس به هدر رفتن سرمایه گذاری همه جانبه یک قرنی، نابغه را وادار به حذف شاگرد وفادار خویش نمود، شاگرد با بو بردن از دود مخفی توطئه، شاگرد نموده و استاد خویش را از صحنه هستی محو نمود و خویش را رهبر بلامنازع اعلان نمود.

ح.امین، متولد دره زیبای پغمان، مسلط بر هر دو زبان ملی. یگانه رهبر در طول دو قرن که زبانش عیار بر هر دو نوع روغن بود. البته استادش نیز همچو وی بر سه زبان انگلیسی و پشتو و دری مسلط بود ولی آن دو زبان دیگر را مثل اسب هاشم خان، گروگان آخور بود، اما امین با هر دو زبان مردم را با نرمش سخت، فریب میداد. در مورد شخصیت فکری- عقیدتی ح.امین دو نوع نظریه وجود دارد،

نظر اول: وی یک مارکسیست- سوسیالیست خط مسکو تمام عیار بود.

نظر دووم: وی گماشته سرّی پایگاه مقابل سوسیالیزم شوروی بود.

با صرف نظر از چرندیات پرچمی ها در مورد وی، اگر مستقلانه و موشگفانه تعقل صورت بگیرد، آدم را با این نتیجه آشتی میدهد که ح.امین با عملکرد های افراطی اش، که ظاهراً برای ثبات و اثبات سوسیالیزم ستالینی به نمایش گذاشت ولی در باطن، تحت همین شعار، ماموریت تخریب همین سوسیالیزم به وی محول شده بود.

ح.امین میخواست مثل داود خان فقید فقط از پشتیبانی اخلاقی- سیاسی- اقتصادی شوروی بهره گرفته و بعداً آنچه در درونش بود در بستر جامعه ما پیاده کند ولی مجال این کار برایش داده نشد که در نتیجه هم خودش و هم حزیش! و هم بادار صوری و مؤقتی اش یعنی شوروی را با رسوائی و افتضاح جبران ناپذیر مواجه نمود که انصافاً از یک زاویه دیگر، این بزرگترین خدمت غیر ارادی و ناخواسته بود که جهت فراهم آوردن شرائط غیر قابل پیش بینی برای شوروی و مکتب فکری شوروی، انجام گرفت.

بهر حال امین از معدود رهبران کشور ما بود که تعداد دشمنانش به مراتب بیشتر از دوستانش بود و هست و جالب اینجا است که اکثر دشمنان وی از همان مدرسه ایدیولوژیک، که وی ادعای درس خواندن و درس دادن در آن را داشت، شمرده میشوند، پرچمی ها بخاطر حذف شدن از بدنه انقلاب از وی نفرت داشت و خلقی ها بخاطر کشتن استاد نابغه شان از وی نفرت داشت و جالبتر اینکه امین یگانه رهبر بود که در بین بعضی مخالفین ایدیولوژیک خویش دوستان صمیمی ای یافتند و از همه جالبتر اینکه هیچ دوست اش تا به امروز هم جرئت ابراز علاقه به وی ندارد زیرا این کار به معنی انهدام پایه های مغازه جهاد و جنگ علیه کفر! و علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان خواهد بود.

اما عجب تصادف خیره کننده؛

در تاریخ شناور و در جغرافیای پهناور، قرعه بنام دو نفر از ولسوالی کوچک بنام پغمان زده شده. دو شخص ماهر با دو ماموریت متفاوت با دولباس متنوع و با دو موضع متضاد از همین ولسوالی و اتفاقاً از یک خانواده قد علم نموده و با نتیجه کار خویش تاریخ نویس را حیران و قلم را عریان نموده.

امین و سیاف، "امین" بخاطر اثبات تفکر ماتریالیستی خویش، در مجلس خصوصی و در حضور همفکران خویش، تسمیه را به تمسخر می گیرد، (البته جای انکار و تردید نیست، ویدیو های گویای این واقعیت هنوز هم در هر جا موجود میباشند).

"سیاف" بخاطر اثبات عقاید دینی خویش، در محضر عام، منکر فضیلت مجاهد را کافر خطاب می کند. "امین" تحفه! گرانبهای بیگانه (سوله- آزادی- سوسیالیزم) وارد سرزمین در حال سوختن ما نمود. "سیاف" ریش قاچاقی و معاف از پرداخت مالیات (همان ریش وهابیت) به اضافه تفکر وهابیت وارد سرزمین در حال سوختن ما نمود.

ادامه بحث دراماتیک:

من به تلویزیون زیاد نگاه نه می کنم و یگان وقت یک موزیک موزیک مؤقر یا مسابقه فوتیال و بعضاً صحبت های آقای ملا ایاز را به شوق می بینم. چند روز پیش بعد از ورود به خانه و سلام به ملک خانه، دیدم که آقای سیاف بمناسبت سالگرد فقدان مرحوم استاد برهان الدین ربانی پشت مکروفون ایستاده و حرف میزند، به گمانم اواخر صحبت هایش بود، جملات تجلیل و تکریم جهاد و عدم سبک دانستن جهاد، ابتدای گوش دادن من بود تا به آخر صحبت هایش.

بعد از حرف های پیرامون ارزشمند دانستن جهاد!!! به مسئله پخش فحشا زیر نام ارائه هنر، پرداخت. بعد از آن به مسئله ستون پنجم!!! پرداخت و الی آخر. گرچه من صحبت های وی را از شروع نشنیدم و نمیدانم قبل از این حرف ها چه دال پاشی نموده ولی میخواهم در مورد این سه چهار نکاتیکه وی به آن اشاره نموده، زیر ساطور نقد! قرار بدهم.

اول: کلمه جهاد:

جهاد یک مفهوم قرآنی است که در طول تاریخ از سوی اشخاص و جریانهای فکری گوناگون مورد تفسیر و تعبیر گوناگون قرار گرفته. جهاد به معنی سعی و کوشش و تلاش برای اقامه عدل و محو غیر حق بکار رفته. از نصوص و شرائط حاکم بر جامعه نو ظهور مسلمین (هر چند کوچک) چنین استنباط میگردد که یگانه شاخصه " جهاد" نفی احساسات ملی- وطنی بوده و رسالت و ماموریت "جهاد" فقط و فقط بر ترویج و گسترش عقیده استوار بود که البته بعد ها در تحریک و انسجام عقاید و مبارزات ملی- وطنی نیز مورد بهربرداری و استفاده قرار گرفت و اینکه آیا " جهادیکه" صرف بخاطر گسترش عقیده واجب میبوده، با "جهادیکه" در مدیریت احساسات وطنی بکار گرفته شده با هم تفاوت اساسی دارد من چیز نمیدانم، البته اینرا همه ما میدانیم که اهمیت و قداست جهاد دوومی، مثل جهاد اولی، مورد توافق عقیدتی تمام مسلمین قرار نگرفته و علت این امر دخول مسائل سیاسی یعنی وطن پرستی و دفاع ملی پنداشته میشود، در نتیجه میتوان گفت که جهاد ملی عاری از قداست دینی میباشد و فقط دارای قداست ملی و محلی و منطوقی است، ضمناً "جهاد" با اینکه ظاهراً یک کلمه بسیط و ساده بنظر میرسد ولی "جهاد" مورد نظر نصوص یک چیز دیگر است که دارای یک مفهوم بسیار عمیق و خصوصیات بسیار گسترده را دارا میباشد که یک بخش از این "جهاد" یعنی بخش نبرد مسلحانه آن بعد از توقف پروسه گسترش و ترویج دین به اتمام رسیده، بعداً اگر هر حرکت بنام جهاد! صورت گرفته، جنگ مقدس میهنی باید نام گذاری شود نه "جهاد" هر چند اطلاق مجاهد بر جنگجویان که در برابر متجاوزین و استعمارگران بخاطر حفظ ناموس و میهن و عقاید خویش جنگیده اند در بین مسلمان ها مرسوم است با اینهم این جهاد با آن جهاد صدر اسلام زمین تا آسمان تفاوت دارد.

" جهاد" دارای ابعاد گوناگون میباشد از قبیل جهاد مسلحانه، جهاد با نفس، جهاد علمی، جهاد فرهنگی و علمی، جهاد با قلم و زبان و جیب و قلب بارزترین شاخصه "جهاد" برای "جهاد" میباشد یعنی فقط و فقط بخاطر خداوند و بس.

حالی اگر اجازه داشته باشم از آقای سیاف بپرسم:

این جهادیکه شما مدعی افتخار انجام آن هستید آیا:

راستی بخاطر خدا بود و در اثنای جهاد تان علیه شوروی آیا مشغول تمرین جهاد با نفس خویش نیز بودید(البته مورد خطاب ام همه رهبران! تنظیم ها هستند) و راستی هم در پهلوی جهاد مسلحانه به انواع جهاد های دیگر(اصلاح خود و دیگران) نیز پرداخته بودند؟ اگر بگویند بلی! همه شان بدون استثنی دروغ بزرگ گفته اند.

اینکه سیاف چندی پیش نیز در ملای عام گفت که منکر جهاد، کافر! است نیز به تیز شدن شاخ های دروغ هایش کمک نمود، اگر منظورش انکار جهاد صدر اسلام بوده، یک گپ دیگر است ولی اگر منظورش از "انکار جهاد" همانا جهاد! وی باشد، که سخت در اشتباه هست.

اصلاً یک عرض دیگر:

تقدس جهاد (جهاد نه بلکه جنگ مقدس میهنی) زمان پذیرفتنی است که نتیجه آن جهاد یا جنگ چیزی باشد که ادعایش میشد یعنی جهاد (اگر پذیرفته شود که این جهاد بود) باید از هر حیث مکمل صورت بگیرد نه اینکه نیمه کاره گذاشته شود بناً این ادعایش وقت قابل قبول بود که وی و سائر رهبران قبل از همه با نفس خود داخل جهاد میشدند.

دووم: مسئله پخش فحشاء زیر نام هنر:

این حقیر ضمن عدم رد یا تأیید این ادعای سیاف عرض کنم که: این امر قابل انکار نیست که هنر، سیراب کننده بعضی از نیاز های روحی بشر امروزی میباشد بخصوص هنر موسیقی اما مسئله این است که توازن رشد و ترقی و تعالی همه جانبه اجتماعی- سیاسی- روحی- اقتصادی- فرهنگی - ورزشی ما به هم خورده، یعنی اینکه قوه محرکه و برق موتور یک بخش، بسیاری قوی و حتی بعضاً منجر به پراندن فویز شده و در مقابل، برق موتور یک بخش دیگر به اندازه ضعیف است که بر تضعیف سایر بخش ها تأثیر مستقیم و غیر مستقیم میگذارد، بطور مثال ما در عرصه ورزشی مثلاً به ورزش استعماری- استعماری کریکت بهای زیاد قائل هستیم ولی در مقابل، در تحکیم و گسترش خدمات فرهنگی بخصوص توجه به بهتر شدن وضع مکاتب ابتدائیه و متوسطه بطور اخص برای دختران، با کاستی های زیاد مواجه هستیم. بهر حال این مکلفیت بر عهده دولت میباشد که استعداد خویشرا در تفکیک فحشاء و هنر سالم، شگوفاتر و بکار بگیرد.

سوم: مسئله ستون پنجم!!!!:

بسیاری از ما مفهوم " ستون پنجم " را شنیده یا در جایی خوانده ایم اما عرض شود که من و آقای سیاف و دیگران از تشخیص و شناسائی درست همین ستون اول و دووم و سوم و چهارم عاجز هستیم چه رسد!! به ستون پنجم! متأسفانه از چندین دهه باینطرف، بدنه سیاسی کشور حتی تمام وجودش بر همین ستون پنجم بنا شده (مگر بد میگویم؟). عرض دیگر اینکه اگر این حرف ستون پنجم از دهان یک شخص مؤمن و مخلص و دلسوز و ملی بیرون آید، جای مناقشه نیست، میشود آنرا مورد اعتناء قرار داد اما نه از دهان سیاف. سیاف کسی است که بشمول بعضی های دیگر در کندک ستون پنجم و در حوزه مأموریت نیابتی خویش فجایع افشار را در اوایل دهه نود میلادی به وجود آورد.

این بازیگران بزرگ بین المللی در کار خود بسیار ماهر هستند، از دُغال سوخته، باروت تازه تولید می کند، آن مُهره دیگر را دیدیم که چگونه در چوکات مأموریت مرموز خویش به غرب کشور و هرات عزیز اعزام و پیام خاموش بازیگران بزرگ را به گوش بازیگران منطقه ای رساند.

چهارم: مسئله تجلیل و تقدیر حبیب الله خان کلکانی:

سیاف در صحبت خویش ضمن کوبیدن طالبان، از شخص حبیب الله خان کلکانی تمجید بعمل آورد و وی را بخاطر لقب خودساخته خادم دین رسول خدا مورد تأیید قرار داد، ولی فراموش کرده بود که لقب رهبر گروه مزدور طالب نیز "امیر المؤمنین" بود مضافاً اینکه تا جائیکه ما شنیده ایم در زمان " امارت" امیر المؤمنین!!!!!! بر ناموس مردم تجاوز صورت نگرفته ولی تا جائیکه ما شنیده ایم در زمان " خدمت" خادم دین رسول خدا بر ناموس پیروان همین دین رسول خدا، تجاوز صورت گرفته، اینکه در مذاق سیاف یکی تلخ و دیگری شیرین می نماید، علتش را ما و حتی خودش!!! هم نمیدانند. در این رابطه با القاب شاهان سعودی نیز تماس گرفته و گفت که شاهان سعودی مفتخر به لقب " خادم حرمین" شده اند که البته بجای آنها، دهان وی از شوق زیاد، آبیگر شد.

در این رابطه فقط میخوام از آقای سیاف منحنیث شیخ الحدیث! بپرسم که:

آیا در نصوص و احادیث و روایات معتبر، مشروعیت پادشاهی آنها از نوع مطلقه اش اثبات و توجیه و تصدیق شده؟

در آخر عرائض میخوام خطاب به این آقای سیاف بگویم که:

ایکاش اولاً به جنگ میهنی، صبغه جهاد نه می بخشید و دوماً اینکه بعد از اتمام مأموریت جهادی! که بخاطر رضای خدا بود!!!! و تمام سرمایه مادی خویشرا در این راه مقدس مصرف! نمود، در یک گوشه همان پغمان زیبا می خزید و منتظر و متوقع اجرا و مکافات های معنوی میشد، مردم خوش قلب پغمان و کابل و کشور آنقدر همت داشت که غذا و سرپناه و لباس فقیرانه و حتی مناسب را برایش مهیا سازد.

پایان